

# به نام خدا

خلاصه ای (ترم تابستونی) بر:

تفسیر موضوعی قرآن

[WWW.ME2CH.COM](http://WWW.ME2CH.COM)

دوستانه:

این جزوه بر اساس کتاب تفسیر موضوعی قرآن (به نویسندگی جمعی از نویسندگان) نوشته شده و کامل نمی باشد، نسخه کامل تر آن بعدا منتشر می شود.

دشمنانه:

هرگونه اعتقاد و پیشنهاد خود را به ایمیل زیر ارسال کنید.

[Me2ch@chmail.ir](mailto:Me2ch@chmail.ir)

## تفسیر

تفسیر: علم و کلامی لازم به تفسیر دارد که فنی باشد و پیش پا افتاده نباشد. طبق تفسیرهایی که از قرآن شده:

۱- کشف منظور کلام و دلالت های آن (برداشت های مختلف): این که قرآن کلام فنی است. معانی و مفاهیم مختلفی می توان از آن برداشت کرد. (قرآن ظاهر و باطن دارد و باطنش باطن دارد). (روایت داریم که قرآن هفت بطن دارد). این روایت که ظاهر و باطن دارد مشهور است. معنی بطن داشتن، عمق داشتن است. به این معنا که هرچه بیشتر فکر کنیم مفاهیم و معانی عمیق تری برداشت می کنیم. همچنین ممکن است مصادیق جدیدی به وجود آید که بر آیه قابل انطباق باشد و این آیه بتواند ما را در این زمینه راهنمایی کند.

۲- بیشتر فهمیدن کلامی که هر چند به زبان رایج است اما نیاز به فهم بیشتر دارد. معنی لغوی: تفسیر از ریشه فسر (کشف کردن، شرح دادن و روشن کردن) هست. معنی تفسیر و فسر که مزید و مجرد هستند یکی هستند. در موارد خاصی که ماده مجرد و مزید یکسان است. فعل و مصدر مزید دلالت بیشتری بر معنا دارد. بنابراین اگر فسر را کشف کردن معنا کنیم تفسیر می شود: بیشتر کشف کردن. واژه تفسیر به کار رفته در اول سوره فرقان: **اگر برای تو مثالی می آوریم برای این است که حقی را روشن کنیم و تفسیر نیکویی بیاوریم.** در این آیه مثال و تفسیر با هم آمدند. حقیقت مثال واضح تر شدن زمینه و بیشتر فهمیدن است در حالیکه تفسیر هم همین طور است یعنی تفسیر فهم ما را کامل تر می کند.

خود پیامبر تفسیر قرآن را به تفسیر به رای تقسیم کرده و فرموده: **کسی که قرآن را به رای و نظر خود تفسیر کند جایگاهش آتش است.** (احادیث متواتر لفظی یعنی همه جوامع این حدیث را با همین لفظ بیان کرده اند) تفسیر به رای یعنی شخص بخواهد رای و نظر خود را به قرآن تحمیل کند.

برخی دلایل که ضرورت قرآن را نشان می دهد: قرآن بسیاری از مطالب را به اجمال آورده و کلی گوئی کرده و برای ورود به جزئیات نیاز به تفسیر است. ۱- اجمال گوئی و کلی گوئی باعث می شود که قرآن جمع و جورتر و سیانت و نگهداری از آن راحت تر است ۲- مطابق طبع ۳- انسان را وادار به تدبر می کند ۴- نیاز به معلم احساس می شود ۵- فرصت برای بیان موضوعات و مسائل مختلف ایجاد می شود.

پنج) ← از همین جا سوال پیش می آید که دامنه تنوع موضوعات و مسائل قرآن تا کجاست و آیا این ادعا که در قرآن همه چیز آمده درست است یا نه؟ در کل قرآن کتابی است برای هدایت بنابراین آنچه برای هدایت لازم است در قرآن آمده و قرآن مسائل مربوط به هدایت را تنوع بخشیده هم به جهت: ا. شیوه و اصلاح و بیان کلام (تنوع بخشیدن در آیات) (صرف آیات) از طریق استدلال، قصه و مثال و ...

هم چنین ۲. به لحاظ موضوعی این تنوع وجود دارد یعنی قرآن در کل مباحث تاریخی، مباحث علمی، اخلاقی، بهداشتی، روانی، سیاسی، حقوقی و... را بیان کرده. البته در همه ی این موارد هدف اصلی هدایت است.

دست داشتن خدا به معنای قدرت و فوریت اوست و استوای بر عرش به معنای تسلط بر عالم است. یا بودن خدا در آسمان به معنای فوریت اوست. اینها را به معنای ظاهری تبدیل نمی کند. البته برخی آیات تشابه ذاتی اند یعنی محتوای آیه بلند و فهم آن مشکل به همین جهت می توانند ما را به اشتباه بیاندارند. معمولا اسما و صفات خدا و شناخت برخی امور غیبی مثل روح و فرشتگان در این حوزه قرار می گیرد.

۶- برخی لغات و عبارات قرآن ممکن است بدلیل کاربرد کمتر مشکل تر باشند (قبل از زمان نزول: فطر- رحمت و بعد از زمان نزول لغاتی مانند: وابل-تخوف). برخی لغات قرآن جزو وجوه و مشترکات هستند یعنی کاربرد معنایی آنها در آیات مختلف متفاوت هستند و برخی لغات نیز از گویش ها یا حتی از زبان های مجاور وارد قرآن شدند که برای فهم آنها خصوصا نیاز به تفسیر لغوی است. مثل کتاب مفردات راغب اصفهانی.

۷- قرآن متنی ادبی بلاغی است برای پی بردن به زیبایی های لفظی و ظاهری قرآن لازم است تفسیر آن را بدانیم (مثل ایجازات و اختصارات قرآن-عدم مترادف در قرآن-سجع و آهنگ در قرآن و حتی معنا داشتن نحوه تلفظ و حروف به کار رفته در قرآن).

۸- برخی آیات قرآن بدون سبب نزول فهمشان سخت است این مورد هم در تفسیر قرآن مطرح می شود. جریاناتی که موجب نزول آیات قرآن می شود را بدانیم. سبب نزول در بسیاری موارد فقط به عنوان قرینه ای برای فهم بهتر آیه است یا اطلاعات ما را بیشتر می کند. اما در برخی موارد تاثیر بیشتری در تفسیر آیات دارد. سبب نزول معمولا متصل به زمان نزول است. سبب نزول مصداقی برای آیه است و در بسیاری موارد معنای آیه را محدود نمی کند مگر اینکه مورد نزول مانند آیه ولایت و تطهیر خاص باشد. البته گفته اند برخی آیات اسباب متعدد دارند معمولا آیات تک سبب اند و ممکن است همان آیه در موارد مشابه خوانده شده.

۹- درست است که قرآن ... و مفاهیم عرضی را حفظ کرده اما در مواردی نیز این مفاهیم را تا حدودی دچار تغییراتی کرده مثلا دامنه آنها را تنگ تر یا وسیع تر کرده یا نظر به ریشه لغوی داشته تا معنای عرضی. بنابراین فهم این آیه نیز با تفسیر ممکن تر می شود. برای مثال برخی از افعال و اسما، الهی برخی از تعاریف قرآنی و برخی از واژه ها و اصطلاحات قرآنی معنای خاص قرآنی دارند تا معنای عرضی. برای مثال جبار بودن خدا با توجه به ریشه لغوی به معنای تسلط بر اسباب و علل است. یا مکر الهی به معنای چاره اندیش است. و منت خدا به معنای نعمت سنگین بخشیدن است.

در قرآن آیاتی مانند هیچ خشک و تری نیست مگر این که در کتاب مبین باشد و بیان کننده ی هر چیزی است را داریم. این آیات را چگونه می توانیم توجیه کنیم؟

(۷). کلی گویی باعث می شود که خاصیت انطباق آیات بیشتر حفظ شود. به تعبیر خود قرآن آیات قرآن تصدیف داده شده یعنی متنوع بیان شده است.

- ۱- درباره ی این ادعاهای قرآن برخی گفته اند آنچه مربوط به هدایت است در قرآن آمده.
- ۲- همه چیز هست اما سر نخ هایی از چیزهای مختلف یا اشاراتی به چیز های مختلف.
- ۳- همه چیز هست اما برای اهلش روشن است نه برای همه.
- ۴- ممکن است کتاب مبین حقیقت و اصل قرآن باشد که این الفاظ قرآن جلوه یا عظمت قرآن است.
- ۵- از باب مبالغه و اغراق است.

دلیل برای اینکه چرا قرآن نیاز به تفسیر دارد؟

- ۱- ...
  - ۲- لازم است در قرآن تدبر شود یکی از راه های رسیدن به تدبر بیشتر دانستن است.
  - ۳- در قرآن برخی آیات احکام معمولاً جزئیات احکام بیان نمی شود و اگر جایی بیان شده باز بدون قرین های مختلف رفع اختلاف و اشکال نمی شود. مثلاً اگر قرآن گفته نماز بخوانیم کیفیت انجام آن را نگفته.
  - ۴- از زمان نزول قرآن فاصله گرفتیم برخی از عبارات و لغات قرآن معنای امروزی شان تا حدودی تغییر یافته کاربرد زمان نزول است و اگر ما این تفسیر را دقت نکنیم می توانیم دچار اختلاف تفسیر شویم. بنابراین یکی از راههای فهم آیات فهمیدن معنا و کاربرد دقیق لغات در زمان نزول است که فهم آیات را راحت تر می کند. برای مثال نماز شکسته: قرآن می فرماید: **اشکال ندارد اگر در مسافرت بودید نماز را شکسته بخوانید.** منظور از این که اشکالی ندارد یعنی نماز شما ناقص نمی شود نه اینکه اگر خواستید کامل یا شکسته بخوانید. بنابراین این نعمت در چند جای قرآن آمده در زمان نزول قرآن برای رفع توهم و اشکال آمده نه برای اینکه اختیار را بدست ما بدهد.
- آیات قرآن از نظر واضح بودن و از نظر دلالت دو دسته اند: برخی آیات محکم اند و برخی متشابه. قطعاً وجود آیات متشابه ضرورت تفسیر را بیشتر نمایان می کند. متشابه:

۱- ذاتی.

۲- عرضی.

نظر اول: تشابه می تواند به دلیل معنایی شبیه هم که یکی از آنها درست و یکی از آنها نادرست است ما را به اشتباه بیاندازد. درباره ی متشابهات عرضی معمولاً این گونه است: اگر این گونه تشابهات بدون عرض و با توجه به آیات محکم نگاه شود منشاء اشتباه نمی شود. مثلاً وقتی بدانیم به هیچ وجه چشم ظاهر قدرت دیدن خدا را ندارد آیات قرآن را که درباره ی لقاء مشهودی و معنوی است یا نظاره کردن رحمت خداست به

دیدن ظاهری خدا معنا نمی دهد و اگر توجه داشته باشیم برای مثال خداوند ، مصلح ، صابر ، محسن و ... معنا می کند وقتی که نگاه می کنیم اگر در ظاهر با معنای عرضی تفاوت هایی دارد اما در اصل معنایی دقیق است. برای مثال واژه اهل بیت در قرآن در آیه تطهیر اگر نظر به معنای عرضی شود همه خوانواده پیامبر را شامل می شود. در باره آیه تطهیر سه نظر هست:

۱- با توجه به سیاق ( نحوه قرار گرفتن ) منظور از اهل بیت فقط همسران پیامبر است اما سیاق فقط زمانی می تواند قرینه باشد که این آیه با آیات قبل و بعد با هم نازل شوند. آیات قبل از آیه تطهیر به همسران پیامبر هشدار می دهد در حالی که آیه تطهیر کاملا مدح می کند و مقام مدح و هشدار با هم سازگار نیست.

۲- از آیه تطهیر عصمت برداشت می شود در حالی که همسران پیامبر معصوم نبودند.

۳- ضمیر های آیه نیز به صورت مذکر آمده در حالی که جا داشت خطاب به همسران پیامبر بود ضمیرها به صورت مونث بیاید.

نظر دوم: با توجه به معنای عرضی بیان می شود در حالیکه ما اعتقاد داریم برخی معانی عرضی را محدود تر کرده. مثلا در اینجا اهل بیت خاص قرآنی معنای عرضی نمی دهد. دقیقا شبیه این را برای نوح (ع) در قرآن داریم که خداوند وعده داد او و خوانواده اش و مومنین او را نجات دهد. جریان سبب نزول گویای این قضیه است که اهل بیت پیامبر باید پاک و معصوم باشند وگرنه شرط خوب بودن کافی نیست. برای نوح (ع) صرف خوب بودن کافی بود که خداوند در جواب نوح (ع) که سوال کرد: پسر من از خوانواده من است چرا غرق می شود؟ فرمود: **چون او عمل ناشایست دارد از اهل تو نیست.**

در باره ی این مسئله که متون دینی قابل فهم اند یا پیچیده؟ اختلاف نظر است برخی از کسانی که از یکسو نخواستند مطلقا متون دینی را رد کنند و از طرف دیگر نتوانستند آن را به خوبی بفهمند گفتند که متون دینی پیچیده اند و زبان فهم خاص خود را دارند یا چه بسا عمدا این گونه اند تا حیرت زا باشند و تدبر ما را بر انگیزند نه حیطه بخش بخش تا بتوانند به نتیجه قطعی منجر شوند. به همین جهت این گروه می گویند: ما به متون دینی ایمان می آوریم تا بفهمیم. یعنی نوعی تقدم ایمان بر فهم را مطرح می کند. البته در بین همین ها گروه هایی هستند که به نقش کارکردی داشتن مسائل دینی می پردازند یعنی اعتقاد دارند مهم این است که مسائل دینی انگیزشی در ما ایجاد می کنند و اینکه واقعی هستند یا نیستند و می توان آنها را اثبات کرد یا نه مهم نیست. همچنین ممکن است گروهی از این ها پر نمادین بودن بسیاری از مسائل دینی تکیه کنند. از همین تفکرات این تفکر که هر کسی به گونه ای می تواند مسائل دینی را بفهمد بیرون آمده. این عده متون دینی را مسفر محور می دانند تا مغز محور. یعنی می گویند هر کس می تواند تفسیر و برداشتی از متون دینی داشته باشد و چه بسا این تفسیرها با هم در تضارب باشند به همین جهت بحس تعدد قداست را مطرح می کنند. اتفاقا یکی از مولفه های اصلی دموکراسی امروز هرمونوتیک خاص یعنی

هر کسی هر اعتقادی برای خود دارد قابل قبول است. و این اعتقادات اگرچه با هم مختلفند در اصول دموکراسی به هم می ریزند این صحبت ها در متون دینی غیر قرآن شکل گرفته و به اشتباه وارد حوضه قرآن شده اگر می بینیم که این گونه مطرح می کند: ما ایمان آوردیم تا بفهمیم دلیلش این است که فهم بسیاری باور های تورات و انجیل برای آنها سخت است. هم به دلیل جهت عقلی جور در نمی آمده تعارضات متنی داشته و هم با علوم امروز هم خونی ندارد. به همین جهت چون نخواستند آنها را رد کنند گفته اند ما به آنها ایمان می آوریم در متون دینی غیر قرآن دست نوشته بشر در طول چند صد سال بعد از نزول کتاب های دینی شان است و قطعا انحرافات در آنها هست از جانب بشر وارد شده در حالی که این ایرادات به قرآن وارد نیست و اتفاقا نبود اختلافات در قرآن نقطه قوت آن است که خود قرآن فرموده: **اگر از جانب غیر خدا بود در آن اختلاف می دیدید.** مسئله دیگر بیان ناقص امور غیبی بوده بخصوص افعال و اسماء خدا در متون مقدس غیر قرآن است در حالی که اولاً این امور غیبی در قرآن ناقص بیان شده. در ثانی درست است که خود امور غیبی ... و فهم آنها سخت است اما زبان بیان آنها در قرآن تا حد ممکن روان و قابل فهم است.

ادعا شده قرآن از فرهنگ و زمان خودش و محیط خود تاثیر گرفته و چه بسا قرآن عادات ، اعتقادات و حتی خرافات مردم زمان خود را بیان کرده؟. فرهنگ مجموعه عقاید و آداب و رسوم قالب در یک زمان است در یک کلام فرهنگ زمان نزول قرآن جاهلیت بود که قرآن در این باره تعبیری دارد (الجاهلیه الاولى) تعبیر دیگر قرآن ... جاهلیه یعنی تعصب خاصی بر اعتقادات خودشان داشته اند. برخی نشانه های این جاهلیت شرک ، تفاخر ، بی اهمیتی مقام زن و دختر و تعداد ازدواج ، برده داری ، بی سواد ، قتل و غارت ، جنگ و خونریزی از ویژگی های آنها بود که اسلام در مقابل اینها ایستاد تا حد ممکن این ها را تغییر داد. بنابراین بی انصافی است که قرآن و اسلام را متأثر از فرهنگ و آداب زمان خود بدانند بطور خاص مواردی را عنوان می کند در دوره جاهلیت رواج داشته و قرآن متأثر از آنهاست. مانند اعتقاد به اجنه و هم چنین تاثیر آن بر انسان ، عقیده به چشم زخم ، عقیده به سحر و همچنین تاثیر آن. هم چنین گفتند قرآن وقتی صحبت از نعمت های بهشت می کند بیشتر آرمانهای قوم عرب را بیان می کند.

**مثلاً درباره ی جن:** اصل وجود جن عقیده ای است که در بین اهل کتاب رواج داشته و مردم جاهلی می توانند آنرا به عنوان میراثی که از انبیاء قبلی مانده گرفته باشند تاثیر آن هم تا حدودی قابل قبول است همانطور که جسم ما در معرض عوامل مختلف است که ممکن است دیده شود یا دیده نشوند روح ما نیز در معرض عوامل مختلفی است. اگر میکروب بر جسم ضعیف اثر می گذارد عوامل شدیدتر چه دیده شوند و چه دیده نشوند بر روح ضعیف و نحیف اثر می گذارند. به همین جهت اثر اجنه و شیطان بر انسان ابتدایی نیست بلکه انسان خودش راه نفوذ آنها را باز می کند همان طور که شیطان می گوید من راه نفوذ نداشتم مگر اینکه دعوت کردم و شما اجابت کردید.

تاثیر افراطی اجنه: این دلیلی نداریم که قرآن آن را پذیرفته باشد. مثلا در دوران جاهلیت عقیده داشتند که جن آدم را می کشد این تاثیر خرافی رد می شود. اگر قرآن لغاتی مانند مجنون یا مس شیطان به کار رفته به معنی پذیرش فرهنگ متصل به این لغات نیست جن در وجود انسان وفور کند و دیوانه شود. یا انسان در اثر تماس شیطان دچار سرع شود بلکه به این دلیل این لغات را بکار برده که در زمان نزول رایج شده بود.

رابطه اثر چشم: اولاً در روایات: تعدادی روایات اثر چشم را پذیرفته که اگر از نظر سند قابل قبول باشند نمی توان اثر چشم را رد کرد. ثانياً ... اثرات منفی چشم به نفس خبیس بر می گردد و هم خود انسان موجبات چشم را فراهم می کند. در آیات قرآن دو آیه را به اثر چشم نسبت می دهند. که البته مطمئن نیستیم این دو آیه حتما در مورد چشم باشند: ۱- ایکا (زلق به بصر (تهدید با چشم)) در باره ی آیه زلق به بصر معنی مطلق با چشم می دهد پس صد در صد مطمئن نیستیم در مورد چشم زخم است. زلق به بصر ۱. چشم زدن ۲. تهدید با چشم

درباره ی برادران یوسف نیز معلوم نیست اگر یعقوب گفت از یک در وارد نشوید برای این بوده که آنها مورد اصابت چشم قرار نگیرند. مثلا برای حفظ جان آنها یا شناخته نشدن آنها یعقوب (ع) خواسته که جدا جدا وارد شوند.

سحر انواع مختلف دارد نمونه هایی از آن آمده و قابل قبول است: مورد اول آنها شعبده است که بیشتر مبتنی بر خطای چشم است به همین جهت باعث می شود انسان خیالاتی هر چند بر خلاف واقعیت داشته باشد. بنابراین اثر این سحر واقعی نیست و خیالی است و همین خیال می تواند تاثیراتی بگذارد.

مورد دوم تاثیر اختلاف و دو به هم زنی ها که بیشتر در جوامع در اثر رفتار های ناهنجار به وجود می آید. مثلا سحر بابل که در قرآن آمده از همین نوع است و اینکه خدا فرموده از شر کسانی که در گره ها می دوند به خدا پناهنده شوید یعنی از شر کسانی به اختلافات دامن می زند و پیوند ها را سست می کنند.

درباره ی نعمت ها و لذت های بهشتی که گفت آرمان های قوم عرب یا چیزهایی بوده که برای لذت آنها بوده چند نکته بوده: ۱- بسیاری از لذت ها و نعمت های آنروزی امروز نیز آرمان مردم اند و برای رسیدن به آنها تلاش می کنند. ۲- بسیاری از نعمت های بهشت از باب تمثیل و تشبیه و تقریب به ذهن آمده و چه بسا واقعیت ها فراتر از آن است خود قرآن هم تاکید دارد. مثال بهشتی که وعده داده شده اینگونه است. خود قرآن فرموده: **کسی نمی داند چه نعمت هایی در بهشت معیا کرده ایم.** یا می فرماید: **نعمت هایی هست که هیچ چشمی لذت آن را ندیده و هیچ نفسی اشتهای آن را نچشیده.** ۳- قطعا لذت حسی و چشمی پائین ترین درجه لذت است. و لذت های عقلی و معنوی و عرفانی بسیار بالا ترند که قرآن بارها از این لذت ها هم اسم برده مطمئنا در دوره جاهلیت درباره ی این نوع لذت ها معرفت آنچنانی نبوده اما

قرآن آن را بیان کرده که خودش بیان کرده در لذت های بهشتی این گونه نیست که از قوم عرب تبعیت کرده باشد.

در مورد سوره توبه ظاهراً چون اعلام تهدید علیه مشرکین است و خود مشرکین رسم داشتند از ابتدای نامه های تهدید آمیزشان اسم خدا را حذف کنند. به رسم آنها عمل شده و بسم الله نیامده، در باره ی این که بغیه سوره ها بسم الله ندارند؟ ۱- اگر بسم الله برای تبرک آمده چرا اول سوره توبه نیامده ۲- مسلمانان مواظب بودند که حتی یک کلمه یا حتی یک حرف به متن اصلی قرآن اضافه نشود، چه جوری جمله ای را حتی برای تبرک آورده شده حذف شده است. ۳- ائمه شیعه نخواندن بسم الله به همراه سوره را نهی کرده اند و آنرا عمل شیطانی نامیده اند ۴- طبق فقه ها نخواندن بسم الله به همراه سوره از روی عمد باعث باطل شدن نماز می شود.

جمله بسم الله از نظر قواعد فارسی با یک فعل که متعل به ((ب)) بسم الله است کامل می شود این فعل طبق روایات مختلفه از ریشه ((ابتداء))، ((استعانت)) و ((التباس)) گرفتند می تواند انشاء و امو خدا باشد. یعنی کمک بگیر، شروع کن یا اقرار خودمان کمک می گیریم، شروع می کنم. حقیقت بسم الله این است که می خواهد ما را خدایی کند و به کارهای ما رنگ خدایی دهد. مخصوصاً بصورت کلی فرموده همچنین هر قول فعل اراده و نیت و حتی احساس طبق آیه بسم الله باید خدایی شود. اسم از ریشه ((وسم)) یا ((مسمو)) می آید به معنی نشانه و علامت یا به معنی رفعت و مقام. لفظ جلاله الله ((ال + اله)) (خدای معلوم و شخص و خدای معهود). اله به معنای معبود از ریشه ((اله)) به معنای حیران شد و له به معنای شیفته شد.

از فرهنگ جاهلی خدا را به عنوان خدای برتر می دانستند و فرشتگان خدا را دختران خدا می دانستند و بصورت مستقل عمل می کردند و چون این ها هم دیده نمی شدند. تمثال و مجسمه های آن ها را درست می کردند تا آنرا عبادت کنند. چون این ها خدایان نزدیک بودند همه عبادات، نذر و نیاز به درگاه همین ها بود که قرآن همه اینها را رد کرده و ربوبیت عالم را واحد می داند و فرشتگان را تابع امر خدا می داند. در ضمن فرزند داشتن به معنای جزء پذیر بودن و نیاز در وجود به اجزاء که خود نشانه نقص است.

الله به جنبه ای از ذات خدا اشاره نمی کند بلکه اشاره به همه اسماء و صفات است به همین جهت قداست و برتری خاصی نسبت به همه ی اسم ها دارد.

رحمان بر وزن فعلان اسم مبالغه است به معنای رحمت گسترده و بالغ و رسا و رحمتی که فراگیر است و همه را فرا می گیرد از پرنده ای در آسمان و جنبنده ای در زمین. عمومیت رحمت احاطه رحمت خدا را می سازد و احاطه ذات او را در نتیجه رحمانیت خدا اشاره به نامحدود بودن او دارد از آنجا که جمع بین چند نامحدود ممکن نیست رحمان اسم خاص خدا هست به همین جهت بارها در قرآن به جای الله گفته رحمان.



رحیم بر وزن فعلیل صفت مشبه است که این صفت دو ویژگی دوام و کثرت دارد و به معنی رحمت دائمی و زیاد. این جنبه از رحمت خدا بیشتر برای آخرت است چون برای ظهور و بروز رحمت خدا محدودیت هایی دارد همانگونه که برای بقیه صفات خدا وجود دارد، رحیم جدا از اینکه رحمت خاص هست چون رسیدن به رحمت حداکثری سختی می خواهد و ما باید بتوانیم ظرفیت لازم برای جذب این رحمت را در خود ایجاد کرده باشیم اسم عام نیز هست. چون یکی از ویژگی های رحمت تبعیضی بودن آن است در قرآن پیامبر اسلام با وصف رحمت خوانده شده و فرموده: **پیامبری از جنس خودتان آمده که نسبت به مومنین رحیم است.** سوره مبارکه لقمان:

### الم \* تلک آیات الکتاب الحکیم \* هدی و رحمته للمتقین .

ظاهراً ارتباط حروف مقطعه با اول آیه این است که این حروف به ظاهر ساده در قالب جملاتی خبرها، انشاءها، احکام و مسائل مختلف به ما رسیده ریشه و اصلش به علم و حکمت خدا بر می گردد. و ریشه و اصلش محکم و یکپارچه است. از طرفی اگر این حروف و کلمات خاصیت و اثری دارند چون اصل و ریشه آنها محکم است و چون به علم خدا بر می گردند.

به نظر می رسد اشاره به دور، اشاره به همان حقیقت و اصل است که به ظاهر دور دست اند برخی گفتند اشاره به دور برای احترام و بزرگداشت است همانطور که بعضی اوقات اشاره به نزدیک را برای تحقیر به کار می برند.

راجب حکیم معانی مختلفی مطرح است که یک معنایش واحد و یکپارچه است، و معنی دیگر حکیم بی عیب و نقص است. البته می توان این برداشت را هم داشت که در این آیه نوعی روح و حیات به قرآن بخشیده و آنرا مانند انسان حکیمی وصف کرده که دارای حکمت است و چون حکمت دارد هدایت می کند البته به دنبال آن فرموده کتاب حکیم هدایتی است و هدایت را بصورت مصدر به کار برده. شاید معنایش این باشد چون اصل و حقیقت قرآن هدایت است ظاهر قرآن هدایت می کند این آیه نشان می دهد قرآن سرچشمه و ریشه هدایت است و بقیه فرع اند. تا موقعی که وجودی ویژگی را ذاتا و درونا نداشته باشد نمی تواند تاثیر خود را بگذارد.

((هدی و رحمته للمتقین)) (مبدأ هدایت، مسیر، رحمت مقصد) ( "و" برای فاصله یا معیت آورده شده ) باید هدایت صورت بگیرد تا به رحمت برسیم البته با وجودی که هدایت قرآن عام است کسانی بتوانند این هدایت را بپذیرند هدایت می شوند پس محسنین کسانی هستند که این قابلیت را دارند. محسن اسم فاعل مزید است که بر عادت داشتن ویژگی در چنین حالتی دلالت دارد مثل عادت داشتن به انجام احسان آورده است. اما در آیه بعد محسن را با ویژگی هایی گفته است.

درباره ی حروف مقطعه نظرات متفاوتی است که چند گونه را می آوریم:

- ۱- رمز اند
- ۲- از متشابه اند و معنای آنها را نمی توان فهمید (متشابه جایی است که دو معنای شبیه به هم باشد در حالی که این حروف از اول مبهم اند همچنین متشابه را از مسیر درست می توان فهمید)
- ۳- اسم سوره های قرآن برخی از آنها اسم مشهور و برخی اسم غیر مشهور
- ۴- گفته اند علائم اختصاری هستند بیشتر برای اسماء و صفات خدا و در برخی موارد اسماء و القاب پیامبر یا قرآن. این تفسیر با توجه به مستندات روایی قابل تامل اند.
- ۵- گفته اند حروف مقطعه برای پیش بینی و پیش گویی است که این تفسیر نیز معمولاً رد می شود.
- ۶- بین حروف مقطعه اول سوره و الفاظ و معانی آن سوره ارتباط است. مثلاً اخیراً گفته اند حروف مقطعه اول سوره در بسیاری موارد در آن سوره نسبت به سوره های دیگر فراوانند.
- ۷- حروف مقطعه برای جلب توجه و ایجاد سکوتند در فضائی که مانع شنیدن قرآن می شوند خواندن این حروف سکوت نسبی ایجاد می کرد که مردم قرآن را بشنوند و چه بسا با یکبار شنیدن جذب قرآن شوند.
- ۸- قرآن می خواهد بفهماند که از همین حروف ساده که در اختیار همه است تشکیل شده ، اما در نهایت زیبایی و اعجاز است به طوری که حتی نمی تواند یک سوره مانند آن بیاورد و دلیلش علم و حکمت خداوند است.

للمحسنین\*الذین یقیمون صلاه و یوتون زکاه و هم بالا خره یوقنون\*اولئک علی هدی من ربهم و اولئک هم المفلحون.

و من الناس من یشتری لهو الحدیث لیضل عن سبیل الله بغیر علم و یتخذها هزوا اولئک لهم عذاب مهین

**آیه اول:** البته اقامه به معنی اشاعه و گسترش فرهنگ نماز هم هست. اما به شرطی کسی می تواند تاثیر لازم را بگذارد که خودش قبلاً این تاثیر را پذیرفته باشد.

**و یوتون زکاه:** زکات مفهومی بسیار گسترده دارد در اصل معنای لغوی آن کم کردن و زدودن به منظور رشد است. اما هرگونه خدمت رسانی و توجه مثبت به دیگران را می تواند شامل شود. بسیاری از آیات که درباره ی زکات است قبل از حکم زکات واجب نازل شده است از جمله آیه مورد بحث ، عبادت زکات انسان را همه بعدی می پروراند و علاوه به پیوند به خدا به مردم و جامعه هم پیوند می دهد به علاوه نوعی رفع تعلق است. قطعاً انسانی که می خواهد به خدا برسد باید موانع را پشت سر بگذارد.

**و هم بالاخره هم یوقنون:** واو دو حالت دارد یا حالیه است یا عطفه است. اگر واو حالیه باشد معنایش این است که عملشان از روی اعتقاد و برخواستنه از اعتقاد است. ... عقیده محکم عملی نتیجه بخش و خوب می دهد. اگر در بین اعتقادات اعتقاد به آخرت مطرح شده هم از این جهت است که هیچ چیز مانند اعتقاد به آخرت ضامن انجام عمل نیست. دوم این که در بین اعتقادات شاید اعتقاد به آخرت نوعی جامعیت و در بر دانه بودن را داشته باشد. یعنی اگر کسی آخرت را قبول داشته باشد قبلا توحید و نبوت و بقیه اعتقادات را قبول کرده است. عکس این مسئله هست که برخی به ادعای پوچ خود خدا را قبول دارند اما منکر معاد اند. در این جا یقین به معنای باور قوی است. حالت دوم اگر واو را عطفه معنا کنیم بی شک به آخرت یقین پیدا می کند. معنایش این است که همین عمل آنها اعتقادشان را قوی تر کرده و ارتقا، بخشیده و از یک اعتقاد معمولی به اعتقاد یقینی تبدیل کرده است. از همین جا می توان نتیجه گرفت همانطور که عمل اعتقاد را قوی می کند بد عمل کردن و گناه کردن نیز اعتقاد را ضعیف می کند و انسان را به مرحله ی شک و تردید و حتی انکار می کشاند.

**اولئک علی هدی من ربهم و اولئک هم المفلحون:** در این آیه برای محسنین هدایت ویژه ای مطرح شده که همراه با اوصافی است. اولاً می فرماید بر هدایتی هستند که خود دو نکته دارد یکی این است که این هدایت مزید بر هدایت قبل است. و ثانیاً همراه با نوعی تسلط است یعنی امکان انحراف از این هدایت کمتر است. آمدن هدی نکره حد و مرز آن هدایت را ناشناخته معرفی کرده است. هم چنین این هدایت از شعون و کارهای ویژه رب است. درست است که در این عالم هر هدایتی از جانب خداست اما این جا هدایت ویژه است. به همین جهت هم مزید بودن آن و هم ویژه بودن آن را می رساند که این هدایت فقط نشان دادن راه نیست بلکه رساندن به مقصد است. پس این رساندن به مقصد با نوعی معیت و همراهی خدا صورت می گیرد به گونه ای که در جای دیگر قرآن می فرماید خدا با محسنین است. ضمیر هم نیز همین رابطه نزدیک خدا با محسنین را می رساند با وجودی که خدا رب العالمین است در این جا خداوند رب المحسنین شده است. این هدایت تا رسیدن به فلاح و رستگاری ادامه دارد. از این آیه مشخص می شود فقط محسنین رستگارند و راه رستگاری فقط راه محسنین است.

المحسنون † من الناس , هدایت † ضلالت , کتاب حکیم † لهو الحدیث , فلاح † عذاب

**در آیه دوم:** در آئین بعد گروهی را مشخص می کند که بر عکس محسنین اند. اگر محسنین با تکیه بر آیات کتاب حکیم به هدایت و فلاح رسیده اند برخی با ایستادن در مقابل آیات کتاب حکیم به ضلالت و عذاب می رسند. بنابراین هم واو عطفه است و می خواهد این دو گروه را در کنار هم مقایسه کند و هم در آیه سیاق نوعی تعجب است یعنی عجیب است همین آیات کتاب حکیم باعث هدایت شوند چطور منجر به بدبختی و عذاب برخی شده است. نکته تقویتی این گونه آیات که فرموده بعضی از مردم این گونه هستند این است که هم اگر مشکلی باشد امکان اصلاح برای آنها باشد هم کلیت آیه حفظ می شود.

این گونه آیات معمولا سبب نزول دارند یعنی جریانی اتفاق افتاده و آیه نازل شده است. برای این آیه نیز دو سبب نزول بیان کرده اند:

اول اینکه شخصی با قصه پردازی و نقل حکایت های قدیمی مانع از شنیدن قرآن می شد و می گفت اگر قرآن برای شما از قصه های قدیمی گفته من نیز می گویم این ها اساطیر اولین اند. طبق این سبب نزول اشتراع که به معنی خریدن معنای مجازی پیدا می کند یعنی درست است که پول پرداخته اما نوعی سرمایه معنوی که همان وقت ، فکر و نیروی خود است وقف کرده است.

در سبب نزول دوم آمده شخصی با خریدن کنیز آوازه خوانی مردم را دور او جمع می کرد و می گفت آواز و حرکات او را ببینند. بنابراین طبق این معنا اشتراع می تواند معنای حقیقی داشته باشد یعنی پول پرداخت کردن.

در روایاتی هم به ما رسیده منظور از لهو الحدیث غنی ( آواز و تصویر زنونه محرک ) است. لهو به طور کلی به معنی هر کار بی خود و بی جهت است ( لغو: سخن بیخود ) طبق این آیه هر کاری که ما را از یاد خدا باز دارد لهو است.

حدیث به معنای کار و سخنی که تازگی دارد. در این آیه اگر فرموده لهو حدیث و فرموده حدیث لهو به این جهت است که مهم به لهو انداختن است و حدیث وسیله و ابزاری برای رسیدن به آن است. لهو برای گمراه کردن است طبیعی است که به دنبال لهو رفتن نوعی گمراهی و راه گم کردن است.

وصف به غیر علم می تواند هم وصف گمراه کنندگان باشد و هم گمراه شوندگان. اگر وصف گمراه شوندگان باشد مشخص می شود افراد گمراه کننده از جهل مردم سو استفاده می کنند و انسان های جاهل را گمراه می کنند.

عمل دیگر گمراه کنندگان این است که می خواهند آیات الهی را به تمسخر بگیرند چون می دانند چیزی در بین مردم کوچک شد ، مردم کمتر به سراغ آن می روند. البته روحیه ی هزو و تمسخر نیز زائیده ی لهو است. در انتها می فرماید برای آنها عذابی اهانت بار و خوار و خفیف کننده و کوچک کننده است. البته عذاب مطرح شده متناسب با عمل است چون این ها کارشان کوچک کردن آیات الهی بود ، خدا آنها را کوچک می کند.

دوستانه: این جزوه بر اساس کتاب تفسیر موضوعی قرآن ( به نویسندگی جمعی از نویسندگان ) نوشته شده و کامل نمی باشد ، نسخه کامل تر آن بعدا منتشر می شود.

دشمنانه: هرگونه اعتقاد و پیشنهاد خود را به ایمیل زیر ارسال کنید.

**Me2ch@chmail.ir**